

تطبیق و تأویل

از نظر مکتب تفکیک

حجة الإسلام محمد

بیابانی اسکویی

پژوهشگر و مدرس حوزه‌ی

علمیه قم

m.biabani20@yahoo.com

چکیده: مدعای تفکیکیان آن است که تأویل قرآن به هر معنایی که بوده باشد، اختصاص به خداوند متعال دارد و حتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام هم به تعلیم خداوند متعال از تأویل قرآن اعم از معانی باطنی با مراد واقعی غیرظاهری اطلاع پیدا می‌کنند و راسخان در علم به معنای کسانی که در علمشان اختلافی نباشد اختصاص به اهل بیت علیهم السلام دارد و این بدان جهت است که آنان علمشان را از خداوند متعال اخذ کرده‌اند.

در این مقاله با ارائه‌ی معنای لغوی تأویل و موارد استعمال آن در آیات قرآنی و روایات معصومان علیهم السلام به صورت روشن و واضح اثبات خواهیم کرد که تأویل‌های فلسفی و عرفانی و نیز تأویل‌های روشنفکری^۱ از آیات قرآن و متون دینی نه تنها از ناحیه‌ی معصومان علیهم السلام مورد نهی اکید قرار گرفته است بلکه چنین امری در نظر هر عاقل منصفی باطل است و به هیچ وجه قابل استناد به معارف دینی نمی‌باشد. کلید واژه‌ها: مکتب تفکیک، تأویل، تفسیر، راسخان در علم، تأویل فلسفی، تأویل عرفانی، روشنفکری.

۱. وقتی می‌گوییم تأویل فلسفی و عرفانی و روشنفکری نظر به معنایی است که به هیچ وجهی قابل استناد به آیات قرآن نیست و نظام دلالتگری جملات به هم خورده است اگرچه صاحبان تأویل آن را به عنوان مراد واقعی خدای تعالی بدانند و مناسباتی دلالتی هم برای آن ارائه کنند.

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۶/۶/۱۳

پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۳۰

۱. معنی لغوی تأویل

در مقایسه اللغه «آل، یؤول» را به رجوع معنی می‌کند و می‌گوید: «أول الحكم إلى أهله أي أرجعه و رده إليهم» یعنی: حکم را به سوی اهلش تأویل کرد یعنی به سوی آنها رجوع داد و برگرداند. احمد بن فارس، سفت شدن شیر و لاغر شدن را از موارد استعمال «أول» شمرده و «إيالة» را به معنای سیاست دانسته است. وی توضیح می‌دهد که سیاست را بدان جهت «إياله» گفته‌اند که بازگشت رعیت به سرپرست‌شان است. بعد می‌نویسد: «و من هذا الباب تأويل الكلام و هو عاقبته و ما يؤول إليه» (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۲) و از این باب است تأویل کلام و آن عبارت است از عاقبت کلام و آنچه کلام به آن رجوع می‌کند.

پس تأویل کلام عبارت است از بیان آنچه کلام در نهایت به آن منجر خواهد شد. معلوم است تأویل بیانی اضافه بر دلالت خود کلام است. زیرا اگر خود کلام بر آن بیان دلالت داشت دیگر نیازی به تأویل نبود.

در کتاب العين هم می‌نویسد: «التأول و التأويل تفسير الكلام الذي تختلف معانيه و لا يصح إلاّ ببيان غير لفظه». (خليل بن احمد، ۱۴۰۹ق، ص ۴۸) یعنی: تأویل و تأویل توضیح کلامی است که معانی مختلف داشته باشد و مقصود متکلم روشن نشود جز با بیانی غیر از لفظ موجود.

تأویل از نظر صاحب کتاب العین در مورد کلامی است که احتمالات مختلفی در معنای آنها وجود دارد و کلام در هیچ کدام از آنها ظهور کامل ندارد و برای تعیین معنای مقصود باید بیانی دیگر ضمیمه شود.

پس تأویل از نظر لغت به معنای برگرداندن و ارجاع دادن هر چیزی است به آنچه مقصود از آن شیء است اعم از آنکه آن شیء کلام باشد یا برگرداندن رعیت به صاحب اختیارشان یا حکومت به اهلس یا غیر آنها؛ و فرقی نمی‌کند که برگرداندن بعد از آن باشد که کلام یا امری دیگر از مسیر مقصود منحرف شده باشد یا هیچ‌گونه انحرافی صورت نگرفته ولی به خودی خود از رسیدن به مقصود بازمانده باشد.

پس از نظر لغت، اگر کلامی در امری ظاهر باشد و کسی آن را از ظاهرش منحرف کند تأویل از بدان صدق می‌کند. به همین جهت است که در نهاییه می‌نویسد: «المراد بالتأویل نقل ظاهر اللفظ عن وضعه الأصلي إلى ما يحتاج إلى دلیل لولاه ماترك ظاهر اللفظ (ابن اثیر، ۱۳۶۷ ش، ج ۱، ص ۸۰). یعنی: تأویل بدان معناست که لفظ از معنای حقیقی اش به معنایی تغییر داده شود که نیاز به دلیل داشته باشد و بدون آن دلیل لفظ از معنای حقیقی و ظاهری تغییر نکند. ظاهراً مراد ابن اثیر از معنای تأویل همان معنی مجازی است که کلام به واسطه‌ی قرینه‌ی حالی یا مقالی یا لفظی از معنای حقیقی برگردانده می‌شود و چنانچه قرینه‌ای نبود کلام از معنای حقیقی برگردانده نمی‌شد. این در حقیقت ظهور ثانوی کلام است. روشن است که ظهور ثانوی، مراد اولی متکلم نیز هست. زیرا خود متکلم، کلام خویش را با تکیه بر همان قرائن ادا کرده است. در حقیقت خود او کلام خویش را از اول از ظهور اولی و بدوی برگردانده است نه اینکه کسی

دیگر کلام او را از معنای ظاهری برگردانده باشد. به همین جهت ظهور کلام متکلم وقتی تمام می‌شود که تمام قرائن، جهت فهم مراد متکلم مورد توجه قرار گیرد. بدون توجه به قرائن نمی‌توان ظاهر بدوی را به متکلم نسبت داد. تأویل در این مورد همان تفسیر است اما از آنجا که لفظ در یک معنایی ظهور داشته و از آن ظهور برگردانده شده تأویل گفته می‌شود و از آن جا که مراد واقعی متکلم همان معنای تأویلی بوده است نه ظاهر بدوی کلام تفسیر گفته می‌شود. تأویل به این معنا با بطون کلام یا آن چه در مقابل تنزیل به کار برده می‌شود متفاوت است، زیرا در آن دو ظاهر بدوی کلام نیز مراد متکلم است.

۲. تأویل در آیات قرآن

لفظ تأویل در قرآن کریم در ۱۵ آیه به کار رفته است. در برخی از این آیات با توجه به مورد استعمال، معنی تأویل هم معلوم و روشن شده است ولی در موارد دیگر با توجه به مورد استعمال نمی‌توان معنای تأویل را مشخص کرد. ما در اینجا سعی می‌کنیم با بیان موارد استعمال لفظ تأویل در قرآن، معنای تأویل در آیات قرآن کریم را تا حدودی که ظاهر است بیان کنیم.

۱.۲. تأویل‌های حضرت یوسف علیه السلام

آیاتی در سوره‌ی یوسف آمده است که در آنها حضرت یوسف علیه السلام برای برخی رؤیاهای تأویل‌هایی ذکر کرده است و خداوند سبحان از آن تأویل‌ها با عنوان علم به تأویل احادیث تعبیر کرده و فرموده است که آن عطای خداوند متعال به حضرت یوسف علیه السلام است.

در یکی از این آیات، رؤیای دو زندانی ذکر شده و تأویل حضرت یوسف علیه السلام نسبت به آن دو رؤیا نقل گردیده است خداوند متعال این دو رؤیا و تأویل حضرت یوسف علیه السلام را به این صورت حکایت می‌کند:

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ﴾ (یوسف، ۳۶) یعنی: دو جوان با یوسف علیه السلام وارد زندان شدند یکی از آن دو گفت: من در خواب دیدم شراب می‌سازم و دیگری گفت: دیدم نان بر سر خود می‌برم و پرنده‌ها از آن می‌خورند ما را از تأویل رویای خویش اخبار کن.

حضرت یوسف علیه السلام آن دو رؤیا را به این صورت تأویل می‌کند:

﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ (یوسف، ۲۱) یعنی: ای دو مصاحب زندانی من، اما یکی از شما صاحب خود را شراب دهد و آن دیگری به دار آویخته می‌شود و پرنده‌ها از سرش می‌خورند. امری که شما دو نفر از آن استفتاء کرده بودید مورد حکم و قضای الهی قرار گرفته است.

در این دو آیه از دو واقعه و جریان که در خواب برای دو شخص اتفاق افتاده حکایت شده است؛ یعنی دو واقعه‌ای است که با الفاظی بیان شده است. معنای ظاهری این الفاظ از واقعه رخ داده در خواب حکایت می‌کند. معلوم است مراد و مقصود از حادثه و واقعه‌ای که در رؤیا اتفاق می‌افتد به طور معمول غیر از آن حقیقتی است که بر آن دلالت دارد. یعنی در این دو رؤیا، واقعه‌ای که از آن گزارش شده است عبارت است از شراب درست کردن و خوردن پرندگان از نانی که بالای

سر حمل می‌شده است. این امر در رؤیای صادقانه از واقعیت و حقیقت دیگری حکایت می‌کند که مراد و مقصود همان است. ولی حکایت گری این حادثه و واقعه از آن حقیقتِ مقصود به صورتی نیست که هر کس بدون داشتن علم تأویل بدان آگاهی داشته باشد بلکه همان طور که در سوره‌ی یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح شده است علم به تأویل رؤیا از ناحیه‌ی خداوند متعال به حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ داده شده است.

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ (یوسف، ۶) یعنی: و این چنین پروردگارت تو را برگزید و تأویل احادیث را به تو تعلیم داد.

نکته‌ای که در اینجا قابل توجه است اینکه اگر کسی دیگر عین همین وقایع را در خواب ببیند آیا می‌توان گفت که چنین امری که حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ در ارتباط با آن دو بیان کرد برای او هم اتفاق می‌افتد؟ به نظر نمی‌رسد کسی از این جریان و واقعه و وقایعی نظیر آن بتواند استنباط ضابطه و قاعده‌ای کلی بکند و نسبت به جریانهای مشابه چنین حکمی بکند، بلکه باید علم به آن از طریق خاصی که خداوند متعال قرار داده است به اشخاص برسد زیرا ممکن است حالات اشخاص و خصوصیات مکانی و زمانی در تأویل تاثیر مهمی داشته باشد. در سوره‌ی یوسف جریان دیگری که تأویل رؤیا در آن واقع شده رؤیایی است که پادشاه مصر دیده بود و آن این بود که:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ﴾ (یوسف، ۴۳) یعنی: پادشاه گفت من در خواب هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغر را خوردند و هفت خوشه‌ی سبز دیدم با هفت خوشه

خشک .

حضرت یوسف علیه السلام این رؤیا را به این صورت تأویل کرد:

﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ؛ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ؛ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴾ (یوسف، ۴۷-۴۹). یعنی: گفت: هفت سال پشت سر هم می‌کارید و آنچه درو می‌کنید با خوشه‌اش نکه می‌دارید جز مقدار کمی که می‌خورید سپس سالی می‌آید که در آن سال مردم یاری و حمایت می‌شوند و باران به ایشان می‌رسد.

در این واقعه هم روشن است تأویلی که صورت گرفته امری نیست که از دلالت الفاظ بتوان آن را استخراج کرد و معلوم است که مراد مدلول واقعی و حقیقی الفاظ آن هم نبوده است.

این در حالی است که برخی از رؤیایها عیناً در خارج تحقق پیدا می‌کند یا دستوری در رؤیا برای پیامبری داده می‌شود که باید طبق آن عمل نماید مانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام در ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام .

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ (الصافات، ۱۰۲) یعنی: پس آنگاه که به سن بلوغ و رشد رسید حضرت ابراهیم گفت: فرزندم همانا من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم.

مسئلاً در این رؤیا تأویلی وجود ندارد و مراد، مدلول همین الفاظ است که به زبان جاری شده است.

مرحوم محدث نوری از رساله‌ی «الفیض الإلهی» ابن سینا این مطلب را در

اقسام رؤیایها به این صورت نقل می‌کند: «و قد یصدق المنامات تارةً بأن یری الأمر علی ما هو علیه و به صورته من غیر حاجةً إلى تعبیر و تأویل و تارةً بأن یری محاکیماً للشیء و هذا یتفاوت فریما کانت بمحاکیات قریبة من الشیء جداً و ربّما کانت بمحاکیات بعیده؛ و هذه یحتاج فیها إلى تعبیر و تأویل» (محدث نوری، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۳۳۳). یعنی: رؤیایهای صادق دو گونه‌اند: اول آنکه امر را به همان صورت واقعی خودش ببیند بدون اینکه نیازی به تعبیر و تأویل داشته باشد؛ دوم آنکه امری را ببیند که از امر واقعی حکایت کند و این قسم مختلف است گاهی حکایت کننده‌ها جداً نزدیک به آن واقع هستند و گاهی دور و این قسم نیاز به تعبیر و تأویل دارد.

پس وقتی رؤیا نیاز به تأویل دارد که خود رؤیا عیناً مراد و مقصود نبوده باشد بلکه مراد واقعی از آن رؤیایها امر دیگری است که ارتباط آن معنا با ظاهر رؤیا ضابطه و قاعده خاصی ندارد و مراد تأویلی از این‌گونه رؤیایها را تنها کسانی اطلاع دارند که خداوند متعال علم تأویل احادیث را به ایشان عطا فرموده باشد.

آیه‌ی دیگری که در آن تأویل به کار رفته است رؤیای حضرت یوسف علیه السلام است که در خواب یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را می‌بیند که او را سجده می‌کنند (یوسف، ۴).

بعد از اینکه مدتی از این قضیه می‌گذرد و حضرت یوسف علیه السلام به سلطنت مصر می‌رسد و پدر و مادر و برادران بر حضرت یوسف علیه السلام وارد می‌شوند و همه در مقابل او به سجده می‌افتند، بعد از این جریان حضرت یوسف علیه السلام به پدرش می‌گوید:

﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾ (یوسف، ۱۰۰) یعنی: ای پدر، این تأویل رؤیای قبلی من بود که پروردگارم آن را حق قرار داد. در این آیه‌ی شریفه، سجده کردن خورشید و ماه و یازده ستاره به سجده‌ی پدر و مادر و یازده برادر تأویل شده است و معلوم است مراد واقعی و حقیقی از رؤیای حضرت یوسف علیه السلام همین جریان سجده کردن پدر و مادر و برادران بوده است که به آن صورت برای حضرت یوسف علیه السلام در خواب نشان داده شده بود و این معنا را حضرت یوسف علیه السلام با توجه به علم تأویلی که خدای تعالی برایش عطا فرموده بود اطلاع پیدا کرده است و پیش از وقوع این جریان و پیش از علم و آگاهی از تأویل خوابها، آن رؤیا برای حضرت یوسف علیه السلام معنای خاص و مشخصی نداشت.

۲.۲. تأویل در قضایای حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام

از موارد دیگر استعمال رؤیا در قرآن قضایایی است که میان حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام وارد شده است. قضیه اول اینکه حضرت موسی علیه السلام به همراه حضرت خضر علیه السلام سوار کشتی می‌شوند و حضرت خضر علیه السلام بدون اینکه از صاحب کشتی اجازه بگیرد کشتی را سوراخ می‌کند و حضرت موسی علیه السلام اعتراض می‌کند که با این کار زشتی که کردی می‌خواهی اهل کشتی را غرق کنی؟!

قضیه‌ی دوم: در ادامه‌ی مسافرت به پسری برخورد می‌کنند، حضرت خضر علیه السلام بدون اینکه چیز ناشایستی از آن پسر سر بزند او را می‌کشد در اینجا نیز حضرت موسی علیه السلام اعتراض می‌کند و کشتن بی‌گناه را کاری ناشایست می‌شمارد.

قضیه‌ی سوم: در ادامه با هم به قریه‌ای می‌رسند و از اهل قریه طعامی طلب

می‌کنند و اهل قریه از اطعام آنها دریغ می‌کنند موسی علیه السلام و خضر علیه السلام در آنجا دیواری را مشاهده می‌کنند که در شرف خراب شدن و فرو ریختن است. آنها دیوار را تعمیر می‌کنند تا فرو نریزد. حضرت موسی علیه السلام باز هم اعتراض می‌کند که چرا بدون هیچ گونه مزدی، دیوار این مردم را تعمیر کردی، برای این کارت مزد می‌گرفتی. (الکھف، ۷۱-۷۷).

بعد از همه‌ی این کارها حضرت خضر علیه السلام به موسی علیه السلام می‌گوید:

﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾
(الکھف، ۷۸) یعنی: گفت: اینجا محل جدایی من و تو است بزودی تأویل آنچه را که نتوانستی بر آن صبر کنی برایت اخبار می‌کنم.

وی تأویل قضایای سه گانه را به این صورت ذکر می‌کند که جهت سوراخ کردن کشتی حفظ آن از غصب و مصادره شدن آن توسط سلطان ظالم بوده است. اما در مورد کشتن بچه، مشیت خداوند بر آن قرار گرفته بود که عوض این بچه فرزندی صالح به پدر و مادر مؤمن آن بچه عطا کند تا از شر آن بچه در امان باشند. اما تعمیر دیوار برای آن بوده است که مالک آن دیوار بچه‌هایی یتیم بودند و در زیر آن دیوار گنجی برای آنها وجود داشت و حضرت خضر علیه السلام آن دیوار را تعمیر کرد تا بچه‌ها بزرگ شوند و گنج خویش را بیرون آورند (الکھف، ۷۹-۸۲).

در این آیات شریف، تأویل به هدف و حکمت کار اطلاق شده است و روشن است که حضرت موسی علیه السلام از هدف و حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام اطلاع نداشته است و همین امر هم موجب می‌شد که بعد از هر کاری زبان به اعتراض

گشوده و حضرت خضر علیه السلام را سرزنش کند. البته معلوم است هر حکمت و هدفی تأویل نیست بلکه حکمت و هدفی که به طور معمول از فهم متعارف خارج باشد و نیاز به قرائن دیگری که مخفی است داشته باشد، عنوان تأویل به آن صدق می‌کند.

۳.۲. تأویل به معنای عاقبت کار

در مورد دیگر خداوند متعال، مؤمنان را به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر امر می‌کند و از آنها می‌خواهد که اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند موارد اختلاف و تنازع را به خدا و رسول برگردانند، سپس می‌فرماید:

﴿ذَلِك خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء، ۵۹) یعنی: این کار خوب است و عاقبتی نیکو دارد.

در آیه‌ای دیگر، اموری را به مؤمنین تذکر می‌دهد از جمله می‌فرماید: فرزندان خویش را به خاطر ناداری نکشید، مرتکب زنا و قتل نفس نشوید، مال یتیم را نخورید، به عهد خویش وفادار باشید و کم فروشی نکنید. پس از این همه اینها می‌فرماید: ﴿ذَلِك خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (الإسراء، ۳۱-۳۵) یعنی: این خوب است و عاقبتی نیکو دارد.

در این دو آیه هم معنای تأویل روشن و واضح است. یعنی مآل و مرجع و بازگشت این کارها به امر خوب و نیکو است. یعنی نتیجه و عاقبت این کارها برای شما خوب و نیکو خواهد بود. به عبارت دیگر نتیجه‌ای که از این کارها به شما خواهد رسید به نفع شما خواهد بود و شما از آن بهره‌ای خوب خواهید برد. هر انسان عاقلی با تذکر به این نکته متوجه می‌شود که هر کار خوبی از هر

کسی سر بزند نتیجه و ثمره‌ی آن کار خوب خواهد بود و هر کار بد و زشتی از هر کسی سر بزند نتیجه و ثمره‌ی آن بد خواه بود.

۴.۲. تأویل به معنای وقوع خارجی و عینی

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...﴾ (الأعراف، ۵۲ و ۵۳). یعنی: به یقین آوردیم برای آنها کتابی که تفصیل دادیم آن را با علم و آگاهی که هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند. آنها تنها به تأویل و سرانجام آن نگاه می‌کنند روزی که سرانجام آن برسد آنان که پیشتر آن را فراموش کرده بودند، می‌گویند: همانا رسولان پروردگاران حق را برای ما آورده بودند.

در آیه‌ی دیگری نیز خداوند متعال سخن از حقانیت قرآن می‌گوید و تکذیب کنندگان را تحدی کرده و از آنها می‌خواهد که اگر راست می‌گویند همه‌ی دوستان و یاران خویش را جمع کنند و سوره‌ای به مانند قرآن بیاورند، بعد می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾. (یونس، ۳۹) یعنی: بلکه آنها آن را که به طور کامل نمی‌دانند، تکذیب می‌کنند و تأویل سرانجام قرآن فعلاً برای آنها نرسیده است.

در این دو آیه‌ی شریفه، سخن از واقعیات و حقایق و مجازاتی است که خداوند متعال برای اعمال انسانها در عالمی دیگر یا در همین عالم قرار داده است و در آیات قرآنی از آنها اخبار کرده است اما از آنجا که کافران از آن چه فعلاً مشهود آنها نیست آگاهی کامل ندارند، قرآن را تکذیب می‌کنند. این در حالی است که وقتی

عاقبت امر فرارسد آنها خواهند دید آنچه قرآن فرموده بود، حق است و سرانجام کارهای خویش را به روشنی شهود خواهند کرد و تازه آنجا متوجه خواهند شد که نباید بی جهت قرآن را تکذیب می کردند.

معلوم است در این آیات هم مانند آیات قبلی «تأویل» به معنای سرانجام و عاقبت و مآل سخن و کلام، بلکه افعال و کردار انسانی به کار رفته است. البته این سرانجام و عاقبت سخن و افعال انسانی به گونه ای نیست که برای همگان روشن و واضح بوده باشد اما خداوند متعال که خالق همه ی عوالم است این نتایج و آثار و عواقب را برای آن امور قرار داده و آنها را در قرآن بیان کرده است ولی منکران آن را تکذیب می نمایند و آنگاه که وقت عملی شدن آنها فرا می رسد تازه متوجه می شوند که عاقبت امرشان به کجا ختم شد و این در حالی است که همه ی راهها به نهایت رسیده و دربها بسته شده و هیچ راه بازگشتی برای آنها باقی نمانده است.

۵.۲. تأویل در متشابهات

مهمترین موردی که واژه ی تأویل در آن معرکه آراء است، آیه ی شریفه ای در سوره ی آل عمران می باشد خداوند متعال در این آیه پس از تقسیم آیات قرآن به محکم و متشابه، می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. (آل عمران، ۶) یعنی: اوست آنکه کتاب را بر تو نازل

کرد بخشی از آن آیات محکم است که آنها اصل کتاب‌اند و بخشی دیگر متشابه است. پس آنان که در قلب‌هایشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه می‌روند تا فتنه کرده و کتاب را تأویل کنند در صورتی که تأویل آن را نمی‌داند جز خدا و راسخان در علم می‌گویند: همه‌ی آن از جانب خداست و جز صاحبان عقل متذکر نمی‌شوند.

در این آیه‌ی شریفه، اموری مورد بحث است:

اول: معنای محکم و متشابه

محکم امری است که هیچ راه نفوذی در آن برای امر دیگری نباشد و در مورد کلام هم روشن است محکم کلامی است که معنایش روشن و واضح باشد به صورتی که به هیچ وجه نتوان در دلالت آن شک و تردید کرد. البته معلوم است دلالت وقتی تام است که مخاطب هم موضوع له و معنای حقیقی الفاظ را به خوبی بداند و هم از چگونگی دلالت افرادی و ترکیبی اطلاع کامل داشته باشد. بنابراین اگر مخاطب، شناخت کامل معنای حقیقی الفاظ یعنی آن واقعیتی که این الفاظ به صراحت یا ظهور از آن حکایت می‌کنند، نداشته باشد در این صورت کلام برای او متشابه خواهد بود. و همین طور اگر شناخت کامل از آن حقیقت داشته باشد ولی وضع این لفظ برای آن معنا را نداند در این صورت نیز کلام برای او متشابه خواهد بود.

اضافه بر این، نکته‌ی قابل تأمل دیگری که در این خصوص توجه به آن لازم است اینکه ممکن است متکلمی برای اینکه مراد خویش را از دست‌رس برخی محفوظ بدارد عنایات و قرائن ویژه‌ای نسبت به افرادی خاص قرار دهد که تنها

آنها به مراد او پی ببرند.

به نظر می‌رسد در تقسیم آیات قرآن به محکم و متشابه هم همین امر مورد توجه خداوند متعال بوده است که برخی از آیات قرآن را به عمد متشابه قرار داده تا مردم را به سوی عده‌ای خاص سوق دهد. پس مراد خداوند متعال از آیات قرآنی قسم اول که محکمت‌اند برای آنان که از نور علم و عقل بهره‌مند هستند جای شک و تردید نیست اگرچه محکمت‌آیات قرآنی نسبت به اشخاص متفاوت است و بستگی به بهره‌مندی آنها از نور علم و معرفت و ایمان و عمل و تسلیم و تعبد آنها دارد ولی همه‌ی عقلا در فهم یک عده از حقایق اشتراک دارند اما این بدان معنا نیست که نیاز به تذکر و یادآوری هم ندارند.

در حدیثی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام تذکر می‌دهد که هلاکت و تباهی مردم در متشابه قرآن است آنان بدون اینکه رجوع به اوصیا بکنند دست به تأویل آنها می‌برند و از آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور فرموده دوری می‌کنند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

«إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ فِي الْمُتَشَابِهِ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَقِفُوا عَلَى مَعْنَاهُ وَ لَمْ يَعْرِفُوا حَقِيقَتَهُ فَوَضَعُوا لَهُ تَأْوِيلًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ بَارِئِهِمْ وَ اسْتَعْنَوْا بِذَلِكَ عَنْ مَسْأَلَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَبَدُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، ص ۱۴۷). یعنی: مردم در ارتباط با متشابه هلاک شدند. زیرا معنای آن را ندانستند و حقیقت آن را نشناختند و برای آن از پیش خود و به آرای خود تأویل نهادند و بدین ترتیب خود را از سؤال اوصیاء بی‌نیاز ساختند و سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پشت سر انداختند.

و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام حکمت جعل متشابه را به صورت روشن بیان می‌کند: «ثُمَّ

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَرَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ وَعِلْمِهِ بِمَا يَحْدِثُهُ الْمُبَدِّلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كَلَامِهِ قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ وَ قِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذَهْنُهُ وَ لَطَفَ حِسُّهُ وَ صَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ قِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أَمَانًا لَهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِئَلَّا يَدَّعِيَ أَهْلُ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوِلِينَ عَلَى مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلْهُ اللَّهُ لَهُمْ وَ لِيُقَوِّدَهُمُ الْإِضْطِرَارُ إِلَى الْإِيْتِمَارِ بِمَنْ وَ لَّاهُ أَمْرَهُمْ فَاسْتَكْبَرُوا عَنْ طَاعَتِهِ تَعَزُّزًا وَ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اغْتِرَارًا بِكثْرَةِ مَنْ ظَاهَرَهُمْ وَ عَاوَنَهُمْ وَ عَانَدَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ وَ رَسُولَهُ ﷺ (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۵۳) یعنی: خداوند متعال به دلیل گستردگی رحمت و رأفتش بر خلق خویش و علمش به تغییر کتابش از ناحیه‌ی اهل باطل، کلامش را سه بخش قرار داده است:

بخشی از آن را عالم و جاهل می‌شناسد و بخشی را تنها کسی می‌داند که ذهنی صاف و حسّی لطیف و عقلی صحیح دارد و خداوند برای پذیرش اسلام سینه او را فراخ کرده است و بخشی دیگر را جز خدا و امانی او و راسخان در علم نمی‌شناسند.

خداوند این کار را کرد تا اهل باطل که بر میراث پیامبر ﷺ مستولی شده‌اند، ادعای علم و دانش کتاب را نکنند که خداوند دانش آن را برای آنان قرار نداده است و اضطرار آنها را به پذیرش ولایت کسی خداوند ولایتشان را به آنها واگذار کرده است و اदार کند...

پس حکمت اینکه خداوند متعال بخشی از قرآن را متشابه قرار داده است که جز او و آنهایی که با او در ارتباط هستند معنای آن را نمی‌دانند این بوده است که امت پیامبر ﷺ را به گردن نهادن بر پذیرش امامت امامان اهل بیت علیهم‌السلام که

حاملان واقعی علم کتابند، و ادا کند و همین امر در اثبات حقانیت امامان اهل بیت: کافی است که هیچ کسی جز آنان مدعی داشتن علم کتاب به طور کامل نبوده است.

پس خداوند متعال با همین کار خویش نه تنها حقانیت اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اثبات کرده است بلکه با همین امر همه را متوجه کرده است که علم به مراد الهی جز از طریق خود او ممکن نیست و کسی که از طریق دلالت الفاظ نتوانست به مراد الهی برسد چاره‌ای ندارد جز اینکه دست به درگاه او بلند کرده و از او بخواهند که مراد خویش را برایشان بیان کند. و از آنجا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها کسی است که از سوی خداوند متعال حامل مراد الهی از کلامش می‌باشد پس چاره‌ای در رسیدن به مراد الهی در آیات متشابه جز رجوع به بیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود ندارد و چون نزدیکترین اشخاص با پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از میان اصحاب ایشان و عالم‌ترین آنها در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از او امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ و فرزندان معصوم آن بزرگوار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند پس راه رسیدن به مراد الهی منحصر در اخذ علم و دانش از آنان و اطاعت و پیروی از فرامینشان می‌باشد.

دوم: معنای تأویل در آیه‌ی «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ...»

آیه‌ی شریفه به صراحت بیان می‌کند که آنان که در دل خویش کجی و انحراف دارند برای رسیدن به اهداف شیطانی خویش به سوی آیات متشابه قرآن تمایل پیدا می‌کنند تا با تأویل دلخواه آن، خود را حق جلوه دهند و با این کار خویش چهره نورانی دین را تاریک کرده و امت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به فتنه و آشوب بکشند. این در حالی است که علم تأویل آیات متشابه تنها اختصاص به خداوند متعال دارد و بدون ارتباط با او به هیچ وجه نمی‌توان به مراد واقعی آیات متشابه

دست یافت.

پس تأویل در این آیه‌ی شریفه متوجه آیاتی است که مراد خداوند متعال در آنها برای بندگان خدا مشتبه است و از طریق دلالتِ افرادی و ترکیبی کلام نمی‌توان بدان راه یافت. بنابراین روشن است که مراد از تأویل در اینجا به یقین بیان معنایی غیر از معنای ظاهری کلام است، زیرا معنای ظاهری آیه متشابه مراد خدای تعالی نیست و تأویل هم برگرداندن متشابه به مراد واقعی کلام است. در اینجا است که آنان که در قلبشان کجی و انحراف است با تمسک به چنین آیاتی سعی می‌کنند معنایی از آنها ارائه کنند که با مراد خداوند متعال در تنافی باشد و با اصول و محکّمات آیات دیگر و روایات همخوانی نداشته باشد. به همین جهت است که خداوند متعال ضابطه‌ای برای روشن کردن پیروان پیامبر ﷺ قرار داده است که محکّمات قرآن اصل و اساس معارف و تعالیم قرآنی است و نمی‌توان به هیچ وجه از آنها رفع ید کرد.

نکته قابل توجه در تشابهات این است که متشابه بودن آیات مختلف است. تشابه برخی از آیات به این است که هیچ معنایی برای آنها نزد مخاطب وجود ندارد؛ نظیر: حروف مقطعه در اوائل سوره قرآنی که مقصود از آنها را کسی جز خداوند متعال و پیامبر گرامی اسلام ﷺ و آنان که به واسطه‌ی ایشان به مراد الهی دست یافته‌اند، آگاه نیستند. به همین جهت تا به حال معنای روشنی از آنها ارائه نشده است.

تشابه در برخی دیگر از آیات قرآنی به خاطر آن است که ظاهر آنها با معارف محکّمات که اساس علوم و معارف الهی هستند تنافی دارد، در نتیجه مراد خدای تعالی از این‌گونه آیات هم برای مخاطب معلوم نیست. در اینجا نیز برای

رسیدن به معنای مقصود چاره‌ای جز رجوع به خداوند متعال نیست و آنها که از مراد الهی در این آیات از ناحیه‌ی خداوند آگاهی پیدا کرده‌اند جز پیامبر ﷺ و اهل بیت او ﷺ نیستند. البته اگر در این خصوص ضابطه‌ای از سوی خدای تعالی قرار داده می‌شد دیگران هم می‌توانستند با دستیابی به آن مراد الهی را در تمام آیاتی که از این سنخ تشابه برخوردارند، رفع کنند؛ اما چنین ضابطه‌ای در آیات قرآنی و روایات مأثور از معصومان ﷺ دیده نمی‌شود. پس با توجه به قرائن موجود در آیه‌ی شریفه و تعلق تأویل به متشابهات، معلوم است که مراد از تأویل در این آیه نظیر تأویل در آیات پیشین که ذکر گردید نیست و تفاوت این مورد از بقیه‌ی مواردی که این واژه در قرآن به کار رفته روشن و واضح است و نمی‌توان تأویل در این آیه را با موارد دیگری دانست، اگرچه در اصل معنای عام لغوی که عبارت است از برگرداندن و ارجاع دادن، همه موارد اشتراک دارند و چنان که در موارد دیگر کاربردهای واژه‌ی تأویل در قرآن هم تذکر دادیم علم تأویل آنها که عین معنای ظاهری آنها نیست اختصاص به خداوند متعال دارد و دیگران تنها با ارتباط با خدای تعالی به آن علم دست پیدا می‌کنند.

سوم: عرصه‌ی تأویل

در بحث قبلی روشن شد که متعلق تأویل در آیه‌ی شریفه متشابهات قرآن است نه همه‌ی آیات قرآن، اما این منافات ندارد که با یک نظر دیگر متعلق تأویل همه‌ی آیات قرآن بوده باشد. البته معلوم است که نوع تأویل در ارتباط با تمام آیات قرآن متفاوت از نوع تأویل آیات متشابه خواهد بود. در حدیثی فضیل بن یسار می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ قَالَ ظَهْرُهُ [تَنْزِيلُهُ] وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ وَ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ

يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ مَّا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الزَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ» (صفار، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۱۶ و ۲۲۳). یعنی: از امام باقر علیه السلام درباره‌ی روایتی که می‌گوید: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست جز اینکه آن را ظهرو بطنی هست سؤال کردم. حضرت فرمود: ظهر قرآن تنزیل آن و بطن آن تأویلش می‌باشد. تأویل برخی از آن گذشته و برخی دیگر هنوز نیامده است. قرآن هم چون آفتاب و مهتاب در جریان است هرگاه تأویل آیه‌ای از قرآن فرارسد بر مرده‌ها هم همانند زنده‌ها خواهد بود. خدای تعالی می‌فرماید: «و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند» ما آن را می‌دانیم.

حدیث به وضوح دلالت دارد که همه‌ی آیات قرآن در مقابل تنزیل، تأویلی دارند. به نظر می‌رسد تأویل در اینجا غیر آن باشد که در آیه‌ی شریفه در ارتباط با آیات متشابه مورد نظر است. اگرچه امام علیه السلام در ذیل حدیث به آیه‌ی مورد بحث هم استشهاد کرده است. زیرا همان طور که گفتیم تأویل داشتن آیات متشابه قرآن، منافاتی با تأویل داشتن همه‌ی آیات قرآن حتی متشابهات - البته به یک نوع دیگر - منافاتی ندارد.

بحث درباره‌ی علم و آگاهی راسخان در علم از معنای تأویلی همه‌ی آیات قرآنی و ظهور آیه‌ی شریفه در انحصار علم تأویل آیات متشابه در خداوند متعال نظیر بحث در ظهور آیه در تأویل داشتن متشابهات و استشهاد امام علیه السلام به آیه در تأویل داشتن همه‌ی قرآن است.

به غیر از دلالت احادیث از آیاتی که پیشتر ذکر شد همین معنا استفاده می‌شود. مانند آیه: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ

يَوْمُنَّ؛ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ...» (الأعراف، ۵۲ و ۵۳).

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (يونس، ۳۹).

اما نکته‌ای که در این دو آیه وجود دارد تفاوت مستفاد از تأویل آنها است با آنچه روایت بر آن تصریح دارد، زیرا تأویل در این دو آیه همان طور که گفتیم تحقق حقایق و اموری است که خداوند متعال از آنها به عنوان جزای اعمال بندگان اخبار کرده است نه بطن آیات که در مقابل تنزیل اند.

چهارم: راسخان در علم عالمان به تأویل قرآن

راسخان در علم در آیه‌ی شریفه کسانی هستند که می‌گویند همه‌ی قرآن اعم از محکم و متشابه از سوی خداست. امیرالمؤمنین ع هم با توجه به این آیه در خطبه‌ای می‌فرماید:

«وَأَعْلَمَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَّ الرِّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِفْتِحَامِ عَلَى الشَّدِيدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ إِفْرَارًا بِجَهْلٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمُحْجُوبِ فَقَالُوا آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَقَدْ مَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَتَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلِفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا» (عیاشی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۴). یعنی: بدان ای بنده‌ی خدا راسخان در علم کسانی هستند که خداوند آنها را از فرو رفتن در عمق غیوبی که بر آنها حجاب انداخته شده بی‌نیاز کرده است و آنان به آن چه از تفسیر غیب محجوب نمی‌دانند، اقرار کرده و می‌گویند: «همه از سوی پروردگار ماست و ما به همه‌ی ایمان داریم» و خداوند آنها را به خاطر اعتراف به ناتوانی‌شان از رسیدن

به احاطه‌ی علمی به غیوب مدح و ثنا کرده و ترک تعمق را در آنچه پروردگار بحث درباره‌ی آن را بر عهده‌ی آنان نگذاشته رسوخ در علم نامیده است.

امیرالمومنین علیه السلام، راسخان در علم در آیه‌ی شریفه را کسانی می‌شمارد که از تعمق در اموری که خداوند علمش را از آنها دریغ کرده پرهیز می‌کنند و به ناتوانی از رسیدن بدان اعتراف و اقرار می‌کنند. ولی با وجود این آن چه را که از رسیدن به آن ناتوان اند، ردّ و انکار نمی‌کنند بلکه اقرار کرده و آن را می‌پذیرند. پس در باب متشابهات، راسخان در علم کسانی هستند که خود را درباره‌ی آنچه خدا علمش را به آنها نداده به تکلف نمی‌اندازند. البته باید توجه داشت که تکلف به چیزی که خدا ابزار و زمینه‌ی رسیدن به آن را برای انسان مهیا کرده باشد درست است و باید انسان برای رسیدن به آن از طریقی که خدا مهیا کرده است تلاش و کوشش کند اما اگر امری باشد که خدا به عمد ابزار رسیدن به آن را نداده باشد یا اصلاً ابزاری در واقع برای آن امکان نداشته باشد تکلف در این مورد حاصلی جز سرگردانی، حیرت و از بین بردن نیرو و توانایی نخواهد داشت.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِأَيْتِينَ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّىٰ يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوْا مَا لَمْ يَعْلَمُوا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (الأعراف، ۱۶) و قال ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (یونس، ۳۹) (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۳). یعنی: همانا خداوند بندگان خویش را به دو آیه از قرآن مشخص کرده است که چیزی را که نمی‌دانند بگویند و آن را که نمی‌دانند انکار نکنند. خداوند می‌فرماید: «آیا بر آنها پیمان کتاب گرفته نشد که بر خدا جز حق نگویند» و فرمود: «بلکه تکذیب می‌کنند آن را که احاطه‌ی علمی بدان ندارند و

هنوز تأویل آن برایشان نیامده است».

و در حدیثی نیز می‌فرماید: «خص الله الخلق فی آیتین من کتاب الله، أن لا یقولوا علی الله إلا بعلم و لا یردوا إلا بعلم، قال تعالی ﴿أَلَمْ یُؤَخِّدْ عَلَیْهِمْ مِثَاقُ الْکِتَابِ أَنْ لَا یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ و قال ﴿بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یَحِطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (عیاشی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶).

این دو روایت هم به اطلاق دلالت دارد که خداوند از همه ی خلق حتی راسخان در علم می‌خواهد چیزی را که نمی‌دانند ردّ نکنند و اگر چیزی را به خدا نسبت می‌دهند حتماً به آن علم داشته باشند. بنابراین اگر آیه ای متشابه بود نباید آن را ردّ کرد و چون علم به مراد خداوند متعال متوقف بر آن است که از ناحیه ی خدای تعالی رسیده باشد نباید آن چه را که تأویلش از خدای تعالی نرسیده به خدا نسبت دهد مگر اینکه از طریق خاص آن بدان علم پیدا کند. به همین جهت است که حضرت در حدیثی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ فَأَمَّا الْمُحْكَمُ فَتَوْمِنُ بِهِ وَ نَعْمَلُ بِهِ وَ نَدِينُ بِهِ وَ أَمَّا الْمُتَشَابِهُ فَتَوْمِنُ بِهِ وَ لَا نَعْمَلُ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ (همان، ج ۱، ص ۱۶۲). یعنی: قرآن محکم و متشابه است. اما محکم قرآن را ایمان می‌آوریم و به آن علم می‌کنیم و جزو دین می‌شماریم و متشابه را ایمان می‌آوریم و به آن عمل نمی‌کنیم و آیه ی ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ (آل عمران، ۶) دلالت به این امر دارد. و راسخان در علم آل

محمد ﷺ هستند.

در این حدیث هم امام صادق علیه السلام با اینکه خود را از راسخان در علم معرفی می‌کند ولی با وجود این در باب متشابه همچون محکم سخن نمی‌گوید. این بدان جهت است که متشابه امری نیست که علمش روی ضابطه و قاعده‌ی خاصی حاصل شود و چاره‌ای جز رجوع به خداوند متعال در آن نیست بنابراین حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء الهی هم در خصوص متشابه چاره‌ای ندارند جز اینکه علمش را از طریق خود خدا برسند و هر چیزی که برای آنها به روشنی داده شود بدان عمل کرده و جزء دین الهی به شمار می‌آورند.

در حدیثی دیگر به این جهت تصریح کرده و به صراحت بیان می‌کند که علم تأویل به تدریج داده می‌شود و یکجا برای امام و پیامبر داده نشده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلًا فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ فَإِذَا وَقَعَ التَّأْوِيلُ فِي زَمَانٍ إِمَامٍ مِنَ الْأَيْمَةِ عَرَفَهُ إِمَامُ ذَلِكَ الزَّمَانِ» (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۵). یعنی: همانا قرآن را تأویلی است که برخی از آن گذشته و برخی از آن تا حال واقع نشده است و آنگاه که تأویل در زمان امامی از امامان واقع شود امام همان زمان آن را می‌شناسد.

حدیث دلالت دارد که تأویل آیات قرآنی به تدریج و در طول زمان واقع می‌شود هرگاه تأویل آیه‌ای در زمان امامی از ائمه علیهم السلام واقع شود آن امام متوجه آن می‌شود و بدان عالم می‌گردد. بنابراین هیچ لزومی ندارد که تأویل همه‌ی آیات قرآنی با تمام مراتبی که دارند در یک زمان برای همه‌ی آنهاایی که مورد لطف و فضل و کرم الهی قرار می‌گیرند، یکجا داده شود.

اما در مقابل روایتی است که دلالت دارد خداوند متعال، تأویل همه‌ی قرآن را به پیامبر ﷺ آموخته است و امامان اهل بیت علیهم‌السلام هم از طریق او بدان آگاهی پیدا کرده‌اند. برید بن معاویه از امام صادق علیه‌السلام یا امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» نقل می‌کند: «فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ إِذَا قَالَ الْعَالِمُ فِيهِمْ يَعْلَمُ فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۱۳). یعنی: پس رسول خدا ﷺ بهترین راسخان در علم است که خداوند متعال تنزیل و تأویل قرآن را به او آموخته است. و آیه‌ای نبود که بر پیامبر نازل شود و خداوند تأویلش را به او نیاموخته باشد و اوصیای پس از پیامبر هم همه‌ی آن را می‌دانند و آنان که تأویل قرآن را نمی‌دانند آنگاه که عالم آنها علمی را به آنها بگوید خداوند جواب آنها را به این صورت بازگو می‌کند: «می‌گویند به آن ایمان آوردیم همه‌اش از سوی پروردگار ما است» و قرآن خاص و عام، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد؛ پس راسخان در علم آن را می‌دانند.

آخر حدیث به صراحت دلالت دارد که راسخان در علم تأویل قرآن را می‌دانند اما این جمله که «انان که تأویل قرآن را نمی‌دانند آنگاه....» دلالت دارد که راسخان در علم که در آیه‌ی شریفه ایمان به کل قرآن را از ناحیه آنها نقل می‌کند علم به تأویل قرآن را ندارند و وقتی از ناحیه‌ی عالم به تأویل مطلبی در تأویل قرآن ذکر شود، آنها می‌پذیرند و آن را تصدیق می‌کنند. با توجه به این مطلب روشن است که این حدیث شریف هم دلالت دارد که خداوند متعال علم به تأویل

قرآن را به پیامبر ﷺ آموخته است و او هم به اوصیای خویش آنها را یاد داده است اما نحوه‌ی این آموزش در روایت به تفصیل بیان نشده است. این مطلب که پیامبر ﷺ و اوصیای او علیهم‌السلام تأویل قرآن را می‌دانند با روایات قبلی هیچ تنافی ندارد زیرا آنها هم دلالت نمی‌کرد که آنان تأویل قرآن را نمی‌دانند بلکه دلالت آنها بر این بود که راسخان در علم همه‌ی قرآن را می‌پذیرند محکمت و متشابهات را و به همه‌ی آنها ایمان می‌آورند و به محکمت عمل کرده و به متشابهات عمل نمی‌کنند و تأویل هر آیه‌ای در زمان هر کدام از امامان و اوصیاء واقع شود آن امام بدان آگاهی پیدا می‌کند. پس همه‌ی این روایات یک امر را بیان می‌کند که علم به تأویل قرآن را جز خداوند متعال احدی نمی‌داند و آنان که رسوخ در علم دارند به این امر اذعان می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند و خداوند متعال هم این ایمان و تسلیم آنها را ارج نهاده و تأویل قرآن را به آنها می‌آموزد و آنها باز هم هر تأویلی را از خداوند متعال فرا می‌گیرند بر آن عمل کرده و آن را می‌پذیرند. و این تعلیم اگرچه در یک روایت به این صورت بیان شد که هر گاه تأویلی در زمان امامی واقع شد امام آن زمان به آن آگاه می‌شود ولی این دلالت ندارد که همین تأویل به پیامبر و اوصیای قبلی علیهم‌السلام نرسیده است. زیرا در روایات آمده است که وقتی علمی به امام حاضر می‌رسد خداوند آن را از طریق پیامبر و اوصیای پیش از او به او می‌رساند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «لَوْ لَا أَنَا نَزَدَا لَأَنْفَدْنَا قَالَ قُلْتُ تَزْدَادُونَ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عُرِضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ عَلَى الْأَئِمَّةِ ثُمَّ أَنْتَهَى الْأَمْرَ إِلَيْنَا» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۵). یعنی: اگر به علم ما اضافه نمی‌گردید تمام می‌شد. گفتیم: علمی به شما اضافه می‌شود که رسول خدا ﷺ آن را نمی‌دانست؟ فرمود: بدان هرگاه علمی اضافه بشود بر

رسول خدا ﷺ عرضه می شود سپس به امامان می رسد آنگاه به ما می رسد.

اگر امامان اهل بیت علیهم السلام در روایات تصریح می کنند که راسخان در علم ما هستیم و ما تأویل قرآن را می دانیم (ن. ک: شیخ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۱۲ و صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۲۳ و ۲۲۴) سخنی صحیح است و جای شک و شبهه در آن وجود ندارد زیرا مسلم است که بهترین و برترین راسخان در علم که محکمترین ایمان و عمل به علم را دارند پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای معصوم علیهم السلام او هستند و دیگران هم که در مراحل از رسوخ در علم قرار دارند به تعلیم آنها به آن رسیده اند. بلکه در حدیثی امام صادق علیه السلام راسخان در علم را کسانی می داند که در علمشان هیچ اختلافی نباشد. «فَإِنْ قَالُوا: مَنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؟ فَقُلْ: مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ. فَإِنْ قَالُوا: فَمَنْ هُوَ ذَاكَ؟ فَقُلْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَاحِبَ ذَلِكَ» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۴۵). یعنی: اگر بگویند: راسخان در علم چه کسانی اند؟ بگو: کسی که در علمش اختلافی نباشد. اگر بگویند: کیست؟ بگو: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب چنین امری است.

پس راسخ در علم کسی است که به جهل خویش آگاه است و آنجا که نمی داند سخنی نمی گوید و تمام افعال و سخنانش همه از علم نشأت می گیرد و بی علم هیچ حرفی نمی زند و هیچ علمی را نادانسته رد نمی کند. بدیهی است که چنین کسی هیچ گاه در گفته هایش تناقض و تنافی و تهافت بوجود نخواهد آمد.

۳. نتیجه گیری

نتیجه اینکه علم به تأویل قرآن اختصاص به خداوند متعال دارد و او به هر کسی از راسخان در علم بخواهد آن را می آموزد. روشن است که این آموزش از

رسول خدا ﷺ شروع می‌شود و به امامان معصوم علیهم‌السلام می‌رسد و از طریق آنها به دیگران منتقل می‌شود. بنابراین تا مادامی که تأویل متشابه یعنی مراد خداوند متعال از آن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نرسیده باشد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن ایمان دارد ولی بدان عملی نمی‌کند و آنگاه که تأویل آن را از خداوند متعال دریافت کرد هم خود بدان ایمان می‌آورد و عمل می‌کند و هم به دیگران یعنی امامان معصوم علیهم‌السلام می‌آموزد و امامان نیز بدان ایمان آورده و عمل می‌کنند و اگر لازم بود به آنان که راسخ در علم‌اند یعنی اهل علم هستند و به علم احترام گذاشته و به آن عمل می‌نمایند و بدان ایمان دارند، می‌آموزند. اما کسانی که علم برایشان ارزش و احترامی ندارد و جهل برایشان جای علم را گرفته و به جهل خویش هیچ اقرار نمی‌کنند روشن است که چنین اشخاصی را نمی‌شود علم آموخت.

منابع

۱. قرآن مجید
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، اسماعیلیان، قم: ۱۳۶۷ ش.
۳. أحمد بن فارس بن زکریاء القزوینی الرازی، أبو الحسین، المحقق: عبد السلام محمد هارون، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م.
۴. خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۵. صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، تصحیح: میرزا محسن کوچه باغی، مکتبة آیت الله مرعشی نجفی، قم: ۱۴۰۴ ق.
۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۷. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية، بی تا.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۹. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ق.
۱۰. همو، دارالسلام، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ش.

